

قالب
فیروزه‌ای

نشانها

مریم پسیان

دوست من!
گاهی به زندگی ات نگاه کن.
تا به حال احساس گم شدن در پیچ و خم
جاده‌های زندگی را داشته‌ای؟
سرگردانی و حیرت؛ این که ندانی کجا
می‌خواهی بروی...
تصور کن می‌خواهی به سفر بروی؛
سفری که نخستین بار است مقصدش را
هدف قرار داده‌ای و به راه آشنا نیستی؛
چه چیزهایی تو را کشان کشان و
پرسان پرسان به مقصد می‌رسانند؟
پرسیدن از دیگران؟
نگاه کردن به علائم راه؟
دانستن جهت‌های جغرافیایی؟
و این که مقصد تو کدام جهت است؟
آفرین!

در مسیر زندگی هم همین است. اگر به
علائم و نشانه‌ها توجه کنیم می‌بینیم
خدایی که ما را به این دنیا آورده، برای
مسیرهای ناهموار دنیایمان نشانه‌هایی
گذاشته؛
نشانه‌ای به زیبایی سپیده دم...
که با شکافتن شب، نوید رسیدن روز و
روشنایی را پس از تاریکی می‌دهد.
بیابید با هم یک قرار بگذاریم:
کمی به نشانه‌های زندگی که ما را از
تاریکی نجات می‌دهند توجه کنیم.
اما چگونه؟

خالق نشانه‌ها همان خالق انسان است
که می‌خواهد انسان، این نقاشی ناتمام
خلقت را به کمال زیبایی و خلقتش
برساند.
فقط کافی است به پروردگار نشانه‌ها
پناهنده شوی.
چون تنها او می‌تواند از تاریکی دنیا
نجات دهد
و در آغوش آرام شوی...
(بر گرفته از سوره مبارکه ی فلک)



برای دیدن
اسکن کنید



خدایا درود فرست بر علی
بن موسی الرضا، امام پسندیده‌ی
باتقوای بی‌عیب و حجتک بر هر که
روی زمین و هر که زیر زمین است؛
آن راستگوی شهید؛ درودی بسیار
کامل و پاک و به هم پیوسته و پیاپی
و دربی هم مانند پرترین درودی که بر
یکی از اولیایست فرستادی.



صلوات خاصی امام رضا

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا الْمُرْتَضَى الْإِمَامِ
الْتَّقِيِّ النَّبِيِّ
وَحُجَّتِكَ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ النَّبِيِّ
الصِّدِّيقِ الشَّهِيدِ
صَلَاةً كَثِيرَةً تَمَمَةً زَكَاةً مُتَوَاصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَأَفْضَلِ
مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ

سفرنامه

داستان یک سفر
قَسَنگ‌ترین حس

مطهره سادات قرشی
چهار ده ساله

من یک سؤال از تک تک شما دارم
قسنگ‌ترین حسی که تجربه کرده‌اید چه بوده؟

تا شما فکر می‌کنید، خودم می‌خواهم از قسنگ‌ترین حس ام‌برایان

بگویم:
از پنجره چشم بر نمی‌داشتم؛ چون منتظر دیدن یک منظره‌ی طلایی بودم.
گوشی در دستم بود و می‌خواستم فیلم بگیرم؛ اما آن قدر حواسم پرت بود که دکمه‌ی
ضبط را نزده بودم.

ناگهان صدایی مرا به خود آورد. از منظره‌ی طلایی رد شده بودیم و من هنوز چشم
به پنجره دوخته بودم و متوجه صدای بوق قطار نشده بودم. هنوز صدای صلوات
خاصه‌ی امام رضا؛ از گوشه‌ی یکی از مسافران کوبه‌ی بغلی باره‌روی قطار در
مغزم می‌پیچید. خیلی منتظر رسیدن به این منظره‌ی طلایی بودم. دست
راستم را بی‌اختیار روی قلبم گذاشته بودم و در دلم زمزمه می‌کردم:
«السلام علیک یا علی بن موسی الرضا».



حالا داشتم داخل
صحن امام رضا؛ قدم می‌زدم و در حال و هوای خودم بودم
که صدایم کردند. قطار به مقصد رسیده بود و مدتی هم از پیاده شدن باقی
مسافران گذشته بود. من هم با حس سبک‌بالی از قطار پیاده شدم.
سوار تاکسی که شدیم، راننده از ما آدرس را خواست. اما من می‌دانستم آدرسی
که دادیم از سمت حرم رد نمی‌شد. آرزوی می‌کردم از جلوی حرم رد شویم، اما نشانی
ماربطنی به خیابان‌های منتهی به حرم نداشت. سرم را برده بودم داخل گوشه‌ی
ناراحت بودم از این که زدن دکمه‌ی ضبط را فراموش کرده بودم. آقای راننده با
لهجه‌ی زیبای مشهدی گفت: «اینم حرم آقا. خواستم وقتی از ماشین من پیاده
می‌شین، حرم آقا رو دیده باشین.»
با تمام وجودم خوشحال بودم. اصلاً نمی‌توانم حسم را با کلمات
توصیف کنم.

به محل اقامت که
رسیدیم گوشه‌ی ام‌را روشن کردم. ای داد بیدادا!
کلاسم در شد. سریع وارد کلاس شدم و اعلام حضور کردم.
بعد معلم شاکی شد: «چرا در اومدی؟»
بدون این که چیزی بگویم دوربین را روشن کردم. تنها قسمتی از حرم
را که از پنجره‌ی محل اسکان می‌توانستیم ببینیم، نشان دادم. گنبد
مسجد گوهر شاد را در قاب دوربین گذاشتم. معلم‌مان که صدایش
بغض آلود شده بود، گفت: السلام علیک یا شمس الشموس و یا
انبیس النفوس، ایها المدفون بارش طوس.



۲۳
کلمه
در قالب ۵ آیه
سوره‌ی فلک را
تشکیل داده‌اند

۲۰
حرف
از کل حروف الفبای عربی
در سوره‌ی فلک
آمده است

۷۳
حرف
تعداد کل حروفی است
که سوره‌ی فلک از آن‌ها
تشکیل شده